

تحلیل و بررسی مرگ جاهلی و معرفت به امام زمان

علی ربانی گلپایگانی *

چکیده

در منابع روایی شیعه و اهل سنت، درباره امامت حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که چون با کلمه «من مات» آغاز شده، به حدیث «من مات...» (حدیث مرگ جاهلی) معروف است. مفاد حدیث این است که اگر کسی بدون این که امام شرعی خود را بشناسد و به امامت او معتقد باشد، از دنیا برود؛ به مرگ جاهلی از دنیا رفته است؛ یعنی از ایمان و اسلام خود در آخرت بهره‌ای نخواهد برد. این مطلب گویای جایگاه رفیع امامت، و شخصیت والای امام است. امام، پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله راهنمایی و رهبری امت اسلامی را بر عهده دارد، و شناخت درست اسلام تنها از طریق او به دست می‌آید. لذا او باید از «عصمت» برخوردار باشد. این ویژگی به اهل بیت خاص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در «آیه تطهیر» و «حدیث کسا» معرفی شده‌اند، اختصاص دارد. بدین جهت، مقصود از امام در حدیث «من مات...» امامان معصوم از خاندان رسالت می‌باشند. آنان همان امامان دوازده گانه شیعه امامیه‌اند که آخرینشان حضرت حجت بن الحسن العسکری علیه السلام است. پس، او امام عصر و زمان ماست و هر کس بدون شناخت و اعتقاد به امامت او از دنیا برود، به مرگ جاهلی مرده است. کلیدواژه‌ها: حدیث «من مات»، امام، امامت، عصمت، مرگ جاهلی، معرفت، بیعت، اطاعت.

* استاد حوزه علمی قم.

مقدمه

در منابع روایی شیعه و اهل سنت در باب امامت، حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که چون با کلمه «من مات» آغاز شده به حدیث «من مات...» (حدیث مرگ جاهلی) شهرت یافته است.

این حدیث در منابع اهل سنت، از شماری از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و در منابع شیعی از چند تن از امامان اهل بیت علیهم السلام و نیز برخی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است. در این حدیث، تأکید و تصریح شده که اگر کسی بدون معرفت امام و اعتقاد و التزام به امامت او از دنیا برود، به مرگ جاهلی مرده است. این حدیث از یک سو، در بحث‌های کلامی مربوط به امامت مورد توجه متکلمان اسلامی قرار گرفته و از سوی دیگر، در تحولات سیاسی تاریخ اسلام مورد استفاده واقع شده است. بدین جهت بر آن شدیم تا در بحثی دقیق و جامع الاطراف به بررسی آن بپردازیم.

حدیث «من مات» در منابع اهل سنت

حدیث «من مات» در منابع اهل سنت با تعابیر مختلفی نقل شده است:

۱. «من مات بغير امام مات ميتة جاهلية؛ کسی که بدون [داشتن] امام بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است». این حدیث را احمد بن حنبل از اسود بن عامر، او از ابوبکر [بن عیاش]، او از عاصم [بن بهدلة] از ابوصالح، از معاویة بن ابی سفیان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است (احمد بن حنبل، ۱۴۱۶ق: ج ۱۳، ص ۱۸۸). احمد محمد شاکر و حمزة احمد الزین، محققان و مصححان کتاب المسند، سند آن را صحیح دانسته‌اند.

ابو داود طیالسی آن را از عبدالله بن عمر روایت کرده است (طیالسی، ۱۴۱۹ق و احمد بن حنبل، ۱۴۱۶ق: ص ۲۵۹). الدارقطنی شافعی با سه طریق از معاویه و با دو طریق از ابوهریره روایت کرده است (الدارقطنی الشافعی، ۱۴۰۵ق: ج ۷، ص ۶۳). طبرانی،^۱ ابونعیم اصفهانی،^۲

۱. الطبرانی (متوفی ۳۶۰)، المعجم الكبير. ج ۱۹، ص ۳۸۸، ح ۹۰۰؛ المعجم الاوسط، ج ۱، ص ۴۱۷.

۲. ابونعیم اصفهانی (متوفی ۴۳۰)، حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۲۲۴.

هیثمی^۱ و متقی هندی^۲ از دیگر راویان این حدیث می‌باشند.

۲. «من مات و لا إمام له مات میتة جاهلیة؛ کسی که بمیرد و برای او امامی نباشد، به مرگ جاهلی مرده است.» این حدیث را ابوجعفر اسکافی نقل کرده است (الاسکافی، ۱۴۰۲ق: ص ۲۴).

۳. «من مات و لیس له إمام مات میتة جاهلیة؛ کسی که بمیرد و برای او امامی نباشد، به مرگ جاهلی مرده است» (علاء الدین علی بن بلبان، ۱۹۱۱م. ج ۷، ص ۴۹).

۴. «من مات و لیس علیه امام فمیتته میتة جاهلیة؛ کسی که بمیرد و بر او امامی نباشد، مرگ او، مرگ جاهلی می‌باشد» (التمیمی، بی‌تا: ج ۱، ص ۲۸۶؛ الهیثمی، بی‌تا: ج ۵، ص ۲۲۴).

۵. «من مات و لیس علیه امام جماعة فإنّ موته موة جاهلیة؛ کسی که بمیرد و بر او امام همگانی نباشد، مرگ او، مرگ جاهلی خواهد بود» (حاکم النیشابوری، ۱۹۷۸م: ج ۱۰، ص ۱۵۰ و الذهبی، بی‌تا: ج ۱، صص ۷۷ و ۱۱۷).

۶. «من مات و لیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة؛ کسی که بمیرد و در گردن او بیعتی [با امام امت اسلامی] نباشد، به مرگ جاهلی مرده است» (النیشابوری، بی‌تا: ج ۳، ص ۱۴۷۸ و البیهقی، ۱۴۰۶ق: ج ۸، صص ۱۵۶ - ۱۵۷).

کلمه «بیعت» در فرهنگ اسلامی، اصطلاحی سیاسی است و مقصود، بیعت با امام است. بدین جهت، مسلم این حدیث را در کتاب «الإمارة» آورده و شاه ولی الله دهلوی، با استناد به این حدیث با همین لفظ بر وجوب نصب امام استدلال کرده است (الامینی، ۱۴۲۱ق: ج ۱۰، ص ۴۹۲). مضافاً این که در برخی از نقل‌های حدیث، به بیعت با امام تصریح شده است.

۷. «من مات و لیس فی عنقه لإمام المسلمین بیعة فمیتته میتة جاهلیة؛ کسی که بمیرد

۱. نور الدین هیثمی (متوفی ۸۰۷)، مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۱۸.

۲. المتقی الهندی (متوفی ۹۷۵)، کنز العمال، ج ۱، ص ۱۰۳، ح ۴۶۴ و ج ۶، ص ۶۵، حدیث ۱۴۸۶۳. ابن ابی الحدید (متوفی ۶۵۶) نیز گفته است: «جاء فی الخبر المرفوع من مات بغير امام مات میتة جاهلیة» شرح نهج البلاغه، ج ۹، ۱۲۵.

- و بیعت امام مسلمانان بر گردن او نباشد، مرگ او مرگ جاهلی می‌باشد» (زمخشری، ۱۴۱۰ق: ج ۴، ص ۲۲۱).
۸. من مات و لا بیعة علیه مات میتة جاهلیة: کسی که بمیرد و بیعتی بر عهده او نباشد، به مرگ جاهلی مرده است» (ابن سعد، ۱۴۱۰ق: ج ۵، ص ۱۰۷ و المتقی الهندی، ۱۴۰۱ق: ج ۱، ص ۱۰۳).
۹. «من مات و لیست علیه طاعة مات میتة جاهلیة، فان خلعتها بعد عقدها فی عنقه لقی الله تبارک و تعالی و لیست له حجّة؛ کسی که بمیرد و اطاعت [از امام] برعهده او نباشد، به مرگ جاهلی مرده است و اگر پس از قبول اطاعت امام، آن را کنار بگذارد، در حالی که حاجتی ندارد؛ خدا را ملاقات خواهد کرد» (احمد بن حنبل، ۱۴۱۶ق: ج ۱۲، ص ۲۷۷؛ الجوهری، بی تا: ج ۲، ص ۸۵۰؛ ابن ابی شیبہ، ۱۴۰۹ق: ج ۱۵، ص ۳۸؛ البخاری، بی تا: ج ۶، ص ۴۴۵ و المتقی الهندی، ۱۴۰۱ق: ج ۶، ص ۶۵).
۱۰. «من مات لیس لإمام جماعة علیه طاعة مات میتة جاهلیة؛ کسی که بمیرد و اطاعت امام جامعه اسلامی بر عهده او نباشد، به مرگ جاهلی مرده است» (الهیثمی، بی تا: ج ۵، ص ۲۱۹).
۱۱. «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة؛ کسی که بمیرد، در حالی که امام زمان خود را نشناخته است، به مرگ جاهلی مرده است» (النتفازانی، ۱۳۶۴ق: ج ۵، ص ۲۳۹؛ التفتازانی، ۱۳۶۴ق: ص ۱۱۰؛ عبدالقادر بن محمد، ۱۳۲۲ق: ج ۲، ص ۵۰۱؛ قاضی عبدالجبار معتزلی، ۱۳۸۲ق: ج ۲۰، ص ۱۱۶؛ ملاعلی القاری، بی تا: ص ۱۷۹).
۱۲. «من مات و لم یعرف امام زمانه فلیمت إن شاء یهودیا و إن شاء نصرانیا؛ کسی که امام زمان خود را نشناخته است، باید یا یهودی بمیرد یا نصرانی»^۱.
۱۳. «من خرج من السلطان شبراً مات میتة جاهلیة؛ کسی که [حتی به اندازه] یک وجب از اطاعت فرمانروا [ی اسلامی] بیرون رود، [و در همان حالت از دنیا برود] به مرگ

۱. فخر الدین رازی (متوفی ۶۰۶هـ)، المسائل الخمسون، مسأله ۴۷، ص ۳۸۴، کتاب ضمن مجموعه‌ای از رساله‌ها چاپ شده است، ر.ک: اصالة المهدویة فی الإسلام، ص ۳۹.

جاهلی مرده است» (البخاری، بی تا: ج ۴، ص ۲۲۲، کتاب الفتن، باب دوم).
مضمون و مدلول روایات یاد شده با تعابیر دیگری نیز در منابع روایی اهل سنت نقل شده است، مانند:

- «من نزع یدا من طاعة جاء يوم القيامة لا حجة له؛ کسی که دست از اطاعت [پیشوای به حق مسلمانان] بردارد، روز قیامت حجتی نخواهد داشت» (طیالسی، ۱۴۱۹: ص ۲۵۹ و المتقی الهندی، ۱۴۰۱ق: ج ۶، ص ۶۵).

- «من فارق الجماعة شبراً فمات، مات ميتة جاهلية؛ کسی که [حتی به اندازه یک وجب] از جماعت [اسلامی که امام بر حق آنان را رهبری می کند] جدا شود، [و در آن حالت بمیرد] به مرگ جاهلی مرده است» (الصنعانی الیمانی، بی تا: ج ۱۱، ص ۳۳۰).

- «من ترک الطاعة و فارق الجماعة فمات، فمیتة جاهلية؛ کسی که اطاعت [از امام بر حق امت اسلامی] را ترک کند و از جماعت جدا شود، [و در آن حالت بمیرد] به مرگ جاهلی مرده است» (ابن ابی شیبیه، ۱۴۰۹ق: ج ۱۵، ص ۵۲).

نیز تعابیر دیگری قریب به عبارات یاد شده است (فقیه ایمانی، ۱۴۲۰ق: صص ۳۱ - ۴۸).
صحابه‌ای که احادیث مزبور را روایت کرده‌اند، عبارتند از:
زید بن ارقم؛ عامر بن ربیعة العنزی؛ عبدالله بن عباس؛ عبدالله بن عمر؛ عویمر بن مالک معروف به ابی الدرداء؛ معاویة بن ابی سفیان؛ ابوهیرة الدوسی و انس بن مالک.

حدیث «من مات...» در منابع شیعه

حدیث «من مات...» در منابع روایی شیعه نیز با تعابیر مختلفی روایت شده است:
۱. «من مات و هو لا يعرف امامه، مات ميتة جاهلية؛ کسی که بمیرد، در حالی که امامش را نمی‌شناسد، به مرگ جاهلی مرده است» (البرقی، بی تا: ص ۱۵۴ و المجلسی، ۱۳۹۰ق: ج ۲۳، ص ۷۶).

۲. «من مات لا يعرف امامه مات ميتة جاهلية؛ کسی که بمیرد، در حالی که امام خود را نشناخته باشد، به مرگ جاهلی مرده است» (الکلینی، ۱۳۸۸ق: ج ۱، ص ۳۰۸؛ البرقی، بی تا:

ص ۱۵۴؛ الصدوق، ۴۳۱ق: ص ۲۴۵؛ المجلسی، ۱۳۹۰ق: ج ۲۳، ص ۸۵ و الحر العاملی، ۱۴۲۵ق: ج ۱، ص ۱۱۷).

۳. «من مات لیس له امام مات میتة جاهلیة؛ کسی که بمیرد و امامی نداشته باشد، به مرگ جاهلی مرده است» (البرقی، بی تا، ص ۱۵۵؛ الصدوق، ۱۴۱۶ق: ص ۴۱۲ و مجلسی، ۱۳۹۰ق: ج ۲۳، ص ۷۷).

۴. «من مات و لیس له امام فمیتة میتة جاهلیة؛ کسی که بمیرد و امامی نداشته باشد، مرگ او مرگ جاهلی است» (الکلینی، ۱۳۸۸ق: ج ۱، ص ۳۷۳؛ الصدوق، ۱۴۱۶ق: ص ۴۱۲ و مجلسی، ۱۳۹۰ق: ج ۲۳، صص ۷۸ - ۸۹).

۵. «من مات بغير امام جماعة مات میتة جاهلیة؛ کسی که بدون داشتن امامی که امامت شرعی جامعه اسلامی را برعهده دارد، بمیرد؛ به مرگ جاهلی مرده است» (البرقی، بی تا: ص ۱۵۵ و مجلسی، ۱۳۹۰ق: ج ۲۳، ص ۷۷).

۶. «من بات لیلة لا يعرف فیها امامه مات میتة جاهلیة؛ کسی که شبی را به سر برد در حالی که امام خود را نمی شناسد، [و در آن حالت بمیرد] به مرگ جاهلی مرده است» (النعمانی، بی تا: ص ۱۲۷ و مجلسی، ۱۳۹۰ق: ج ۲۳، ص ۷۸).

۷. «من مات و لیس له امام یسمع له و یطیع مات میتة جاهلیة؛ کسی که بمیرد و امامی نداشته باشد که سخن او را بشنود و از او اطاعت کند، [و در آن حال] از دنیا برود، به مرگ جاهلی مرده است» (المفید، ۱۴۱۳ق: ص ۲۶۹ و مجلسی، ۱۳۹۰ق: ج ۲۳، ص ۹۲).

۸. «من مات بغير امام مات میتة جاهلیة، امام حیّ يعرفه؛ کسی که بدون داشتن امام از دنیا برود، به مرگ جاهلی مرده است؛ امام زنده ای که او را می شناسد» (المفید، ۱۴۱۳ق: ص ۲۶۸ و مجلسی، ۱۳۹۰ق: ج ۲۳، ص ۹۲).

۹. «من مات و لیس له امام من ولدی مات میتة جاهلیة؛ کسی که بمیرد و برای او امامی از فرزندان من نباشد، به مرگ جاهلی مرده است» (الصدوق، بی تا: ج ۲، ص ۵۸ و مجلسی، ۱۳۹۰ق: ج ۲۳، صص ۸۱ و ۹۲).

حدیث «من مات...» در منابع شیعی از امیرالمؤمنین، امام باقر، امام صادق، امام کاظم و

امام رضا علیه السلام روایت شده و مضمون و مفاد آن در روایات بسیاری آمده است؛ چنان که در برخی از احادیث از شماری از صحابه، مانند سلمان، ابوذر، مقداد، جابر بن عبدالله و ابن عباس روایت شده است (الصدوق، ۱۴۱۶ق: ص ۴۱۳).

اعتبار حدیث «من مات...»

اگر مجموعه نقل‌های حدیث «من مات...» در منابع روایی شیعه و اهل سنت را در نظر بگیریم، بدون شک، مفاد و مضمون حدیث متواتر و مفید یقین است. مضافاً این که تعدادی از نقل‌های آن، از نظر سند صحیح و معتبر است. بدین جهت مورد توافق علمای فریقین واقع شده، و دیده یا شنیده نشده است که کسی در صحت آن تردید کرده باشد، بلکه عده‌ای از علمای اسلامی بر صحت و یا مورد اتفاق بودن آن میان شیعه و اهل سنت تصریح کرده‌اند. ابونعیم اصفهانی گفته است:

این حدیث صحیح است و شکی در آن وجود ندارد (الاصفهانی، ۱۳۷۸ق: ج ۳، ص ۲۲۴).
شیخ مفید در پاسخ به این سؤال که آیا روایت «من مات و هو لا یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة»، صحیح است یا نه؟ گفته است: «این خبر صحیح است و اجماع اهل آثار بر آن شهادت می‌دهد؛ چنان که در قرآن کریم به معنای آن تصریح شده است. وی سپس آیه‌های ۷۱ اسراء و ۴۱ نساء را گواه آورده است (المفید، ۱۴۱۳ق: ج ۷، ص ۱۱).

برخی از متکلمان شیعی و سنی حدیث «من مات...» را قطعی دانسته و به آن بر وجوب امامت استدلال کرده‌اند. خواجه نصیر الدین طوسی در تلخیص المحصل (ص ۴۰۷)؛ سعد الدین تفتازانی در شرح المقاصد (ص ۲۳۹) و شرح العقائد (ص ۱۱۰)؛ ملا علی قاری در شرح الفقه الاکبر (ص ۱۷۹)، عبدالعزیز فرهاری در النبراس (ص ۵۱۲) و ولی الله دهلوی در جلد اول ازالة الخفاء (ص ۵۱۲)، از آن جمله‌اند.

مرگ جاهلی

در حدیث «من مات...» تصریح شده است که اگر کسی امامی را که باید از او اطاعت کند، نشناسد و امامت او را نپذیرد، و از دنیا برود، به مرگ جاهلی (میتة جاهلیة) مرده است.

اکنون در این باره بیندیشیم که مقصود از مرگ جاهلی چیست؟ ابن اثیر گفته است: «کلمه جاهلیت (الجاهلیة) در احادیث تکرار شده است، و آن عبارت است از: حالتی که عرب قبل از اسلام بر آن بود؛ یعنی جهالت نسبت به خدا و رسول خدا و احکام دین و فخر کردن به انساب، و کبرورزی و سرکشی و نظایر آن‌ها» (الجزری، ۱۳۶۷: ج ۱، ص ۳۲۳) و ملاصالح مازندرانی نیز همین معنا را بازگو کرده است (المازندرانی، ۱۴۲۱ق: ج ۶، ص ۳۵۵).

در معنای مرگ جاهلی در حدیث «من مات...» دو احتمال وجود دارد: یکی معنای حداکثری و دیگری معنای حداقلی.

معنای حداقلی آن، این است که مرگ کسی که به امامت امام حق معتقد نباشد، تنها از همین حیث با مرگ جاهلی مشابهت دارد؛ یعنی همان‌گونه که انسان‌هایی که در عصر جاهلیت زندگی جاهلی داشتند و به امامت امام حق معتقد نبودند؛ فردی که در دوره اسلامی زندگی می‌کند، و امامت امام حق را نپذیرفته است، از این جهت مرگ او جاهلی است؛ چرا که زندگی او در این خصوص جاهلی بوده است. بنابراین، زندگی و مرگ چنین فردی دو بخش دارد: زندگی و مرگ اسلامی که به باورها و ارزش‌های اسلامی در غیر امامت مربوط می‌شود، و زندگی و مرگ جاهلی که به حوزه امامت مربوط است.

معنای حداکثری این است که کسی که امام حق در هر زمانی را نشناسد و به امامت او معتقد نباشد، هیچ‌یک از باورهای اسلامی و توحیدی او پذیرفته نخواهد شد. او همانند کسانی است که در عصر جاهلیت بودند و زندگی جاهلی داشتند؛ یعنی مشرک و کافر بودند و مرتکب کارهای ناروا می‌شدند.

در کلمات محققان هر دو احتمال یافت می‌شود. ملاصالح مازندرانی در شرح حدیث «من مات و لیس له امام مات میتة جاهلیة» گفته است: کسی که امام را بشناسد و از اطاعت او خارج شود، یا او را نشناسد و به امامت او معتقد نباشد، [اگر در آن حالت از دنیا برود] بر حالتی مرده است که مردم جاهلیت داشتند؛ یعنی از امام حق اطاعت نمی‌کردند [یا اصولاً او را نمی‌شناختند] بلکه بر اساس آرای خود تصمیم می‌گرفتند» (المازندرانی، ۱۴۲۱ق: ج ۶، ص ۳۳۴).

علامه مجلسی گفته است: «مقصود از مرگ جاهلی، مرگ بر حالتی است که اهل جاهلیت داشتند؛ یعنی کفر و جهل به اصول و فروع دین» (مجلسی، ۱۳۹۰ ق: ج ۲۳، ص ۷۶).

احتمال اول درست نیست، زیرا لازمه آن، لغویت ذکر مرگ جاهلی در روایت است؛ چون بنابراین احتمال، مرگ جاهلی یعنی شناختن امام یا انکار امامت او، و این چیزی است که در متن روایت بیان شده است. در نتیجه معنای حدیث این خواهد شد که مرگ کسی که بدون شناختن و داشتن امام حق بمیرد، مانند مرگ کسی است که بدون شناختن و داشتن امام حق بمیرد! روشن است که این گونه سخن گفتن لغو و بی‌معناست و از گوینده‌ای حکیم مانند امام معصوم صادر نمی‌شود. بنابراین، احتمال دوم درست و معین است؛ یعنی شناختن و نپذیرفتن امام حق، به منزله شناختن و نپذیرفتن اصول و فروع اسلام است که ویژگی زندگی جاهلی است و کسی که با این حالت از دنیا برود، به مرگ جاهلی از دنیا رفته است.

از این که در روایات «من مات...» بر مرگ جاهلی تأکید شده است و نه بر زندگی جاهلی؛ به دست می‌آید که چنین فردی از نظر زندگی دنیوی مسلمان محسوب می‌شود و احکام دنیوی اسلام بر او مترتب می‌گردد، ولی پس از مرگ (زندگی برزخی و اخروی) احکام مسلمان را نخواهد داشت. این تفصیل از روایات اهل بیت علیهم‌السلام نیز به دست می‌آید.

زیرا در برخی از روایات، مرگ جاهلی به مرگ ضلالت و گمراهی تفسیر و مرگ کفر نفی شده است، و در برخی دیگر از روایات، مرگ جاهلی به مرگ کفر و نفاق تفسیر شده است.

حسین بن ابی العلاء می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم: آیا مقصود از مرگ جاهلی در حدیث «من مات...» مرگ کفر است: امام علیه‌السلام فرمود: «نه؛ مراد مرگ ضلالت است» (البرقی، بی‌تا: ص ۱۵۴ و مجلسی، ۱۳۹۰ ق: ج ۲۳، ص ۷۷).

سلیم بن قیس از امیرالمؤمنین علیه‌السلام پرسید: کم‌ترین چیزی که سبب ضلالت انسان است؛ چیست؟ امام علیه‌السلام فرمود: «این است که کسی را که خداوند به اطاعت از او امر کرده و ولایت او را واجب نموده و او را حجت خود در زمین و شاهد بر خلق خود قرار داده است؛ نشناسد» (مجلسی، ۱۳۹۰ ق: ج ۲۳، ص ۸۲).

در دو روایت مزبور عدم معرفت و اعتقاد به امام حق، به ضلالت تفسیر؛ و در روایت اول،

لزوم کفر نسبت به آن نفی شده است؛ ولی در روایات پرشمار دیگری، عدم معرفت و عدم اعتقاد به امام حق، مستلزم کفر و نفاق به شمار آمده است.

حارث بن مغیره از امام باقر علیه السلام روایت کرده که مرگ جاهلی در حدیث «من مات...» را به مرگ کفر، ضلالت و نفاق تفسیر کرده است (البرقی، بی تا: ص ۱۵۵ و مجلسی، ۱۳۹۰ق: ج ۲۳، ص ۸۷).

در روایت دیگری، امام باقر علیه السلام خطاب به محمد بن مسلم فرمودند: «اگر فردی از امت اسلامی در حالی صبح کند که امام الهی و عادل برای او نباشد، حیران و سرگردان خواهد بود و اگر بر همان حالت بمیرد؛ به مرگ کفر و نفاق مرده است» (الصدوق، ۱۴۱۶: ص ۲۳۰ و مجلسی، ۱۳۹۰ق: ج ۲۳، ص ۸۸).

امام صادق علیه السلام فرموده است: «امام نشانه‌ای است میان خدا و خلق، کسی که او را بشناسد، مؤمن و کسی که او را انکار کند، کافر است» (الصدوق، ۱۴۱۶: ص ۲۴۵ و مجلسی، ۱۳۹۰ق: ج ۲۳، ص ۸۵).

ابو حمزه ثمالی به نقل از امام صادق علیه السلام چنین روایت کرده است: «امامی که اطاعت از او واجب است، از ما می‌باشد. هر کس او را انکار کند، یهودی یا نصرانی خواهد مرد». (الصدوق، ۱۴۳۱ق: ص ۲۴۵ و مجلسی، ۱۳۹۰ق: ج ۲۳، ص ۸۵).

در برخی روایات، میان «جهالت» و «عداوت» فرق گذاشته شده است. اگر کسی امام حق را نشناسد و با او عداوت ورزد، مشرک خواهد بود و اگر نسبت به او جاهل باشد؛ ولی عداوت نداشته باشد، مشرک نخواهد بود (الصدوق، ۱۴۱۶ق: ص ۲۳۱ و مجلسی، ۱۳۹۰ق: ج ۲۳، ص ۸۵).

علامه مجلسی در شرح روایت اول که امام باقر علیه السلام مرگ جاهلی در حدیث «من مات...» را نفی و آن را به مرگ ضلالت تفسیر کرده، گفته است: شاید امام علیه السلام بدان جهت کفر را نفی کرده که پندار سائل این بوده است که احکام دنیوی کفر بر او مترتب می‌شود. لذا امام علیه السلام آن را نفی و ضلالت از حق را در حیات دنیوی و نیز از بهشت در آخرت، اثبات کرده است. یعنی چنین فردی وارد بهشت نخواهد شد. بنابراین، با روایات دیگر که کفر را برای

آنان اثبات کرده است؛ منافات ندارد؛ زیرا مراد این است که آنان در آخرت در حکم کافران می‌باشند.

وی، سپس احتمال دیگری را یادآور شده و آن، این که نفی کفر بدان جهت است که مستضعفان از جاهلان به امامت را شامل نشود؛ زیرا نجات از عذاب درباره آنان محتمل است. بنابراین، روایات دیگر ناظر به غیر مستضعفان است (مجلسی، ۱۳۹۰ق: ج ۲۳، ص ۷۷).

از تأمل در روایات امامان اهل بیت علیهم‌السلام به دست می‌آید که معرفت امام و اعتقاد به امامت او شرط مترتب شدن احکام دنیوی اسلام نیست. احکام دنیوی اسلام بر کسی مترتب می‌شود که به توحید و نبوت اقرار کند و این همان وجه اولی در کلام علامه مجلسی است. از روایات به دست می‌آید که برخی، از مرگ جاهلی در حدیث «من مات...» چنین برداشتی داشتند که احکام دنیوی اسلام نیز بر منکران امامت امام حق مترتب نمی‌شود و در برخی از روایات از آن به «جاهلیت جهلا» (الکلینی، ۱۳۸۸ق: ج ۱، ص ۳۰۸ و العیاشی، بی تا: ج ۲، ص ۳۰۳) تعبیر شده است؛ ولی ائمه علیهم‌السلام آن را نفی و رد کرده‌اند.

اما از نظر ثواب و عقاب اخروی، امامت نقش اساسی دارد؛ یعنی معرفت امام شرط برخورداری از پاداش اخروی است، و نشناختن امام و عدم اعتقاد به امامت او، اگر ناشی از تقصیر و از روی عناد باشد؛ مستوجب عقوبت اخروی خواهد بود؛ اما اگر ناشی از قصور باشد در شمار مستضعفان است و این، همان وجه دوم در کلام علامه مجلسی است.

«مستضعف»، اصطلاحی قرآنی است. قرآن کریم از گروهی سخن می‌گوید که بر خود ستم کرده‌اند و هنگامی که فرشتگان می‌خواهند جان آن‌ها را بستانند؛ از ستم خویش به این که مستضعف بوده‌اند عذرخواهی می‌کنند؛ ولی فرشتگان عذر آنان را نپذیرفته به آنان یادآور می‌شوند که سرزمین خدا وسیع بوده و آنان می‌توانستند از دیار خود مهاجرت کنند و به سرزمینی بروند که بتوانند از احکام الهی آگاه شده و به آن‌ها عمل کنند: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا» (نساء: ۹۷). سپس از گروهی سخن می‌گوید که واقعاً مستضعف بوده‌اند، و چاره‌ای

نداشته و راه به جایی نمی‌بردند. اینان ممکن است مشمول بخشش الاهی واقع شوند: «إِلَّا الْمُسْتَضْعِفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ﴿۹۸﴾ فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا» (نساء: ۹۸ - ۹۹).

بنابراین، مستضعف کسی است که راه به جایی نمی‌برد و به دلایل و عوامل مختلف از شناختن حق، ناتوان است. چه بسا فرد یا افرادی در غفلت و بی‌خبری کامل نسبت به حق قرار داشته باشند؛ به گونه‌ای که در طول عمر مجال تصور خلاف آن برایشان فراهم نشود، و یا خلاف عقیده خود را تصور کنند؛ ولی راهی برای تحقیق نداشته باشند، یا راه تحقیق برایشان باز باشد؛ ولی پس از تحقیق به حق رهنمون نگردند. این گونه افراد مشمول حکم مستضعف خواهند بود؛ چنان که آیه کریمه «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» (بقره: ۲۸۶) نیز شامل حال آنان می‌باشد؛ زیرا چیزی که مورد غفلت انسان است و یا راهی بر شناخت آن ندارد، در وسع او نیست؛ در نتیجه اکتسابی او نیز نخواهد بود.

بنابراین، مستضعف نسبت به ثواب و عقاب الاهی، دست خالی است؛ نه چیزی له او است (زیرا فرض این است که حق را نشناخته و به آن عمل نکرده است) و نه چیزی بر علیه او است (زیرا در نشناختن حق و عمل نکردن به آن معذور است) لذا امر او به خداوند واگذار می‌شود و خداوند با عفو و غفران خود با آنان عمل خواهد کرد: «فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا» آنان اگرچه از نظر تکلیفی معذورند؛

چون امر انسان دایره مدار سعادت و شقاوت است، همین که این گروه برای خود کسب سعادت نکرده‌اند، در حوزه شقاوت واقع شده‌اند، و رفع آن به عفو و غفران الاهی نیازمند است (الطباطبایی، ۱۳۹۳ق: ج ۵، ص ۵۱).

در روایات، درباره این که مستضعف چه کسی است، تعابیر مختلفی وارد شده است؛ (البحرانی، بی تا: ج ۱، صص ۴۰۶ - ۴۰۹). ولی مدلول همه آن‌ها همان است که از اطلاق آیه ۹۸ سوره نسا به دست می‌آید؛ و آن این که نیافتن حق، ناشی از تقصیر نباشد (الطباطبایی، ۱۳۹۳ق: ج ۵، ص ۶۰).

اگر کسی در روایاتی که از ائمه اطهار علیهم السلام رسیده است که بیش‌ترین آن‌ها در «کتاب الحجة» و «کتاب الایمان و الکفر» کافی گرد آمده است، دقت کند؛ درمی‌یابد که تکیه ائمه بر این مطلب بوده که هر چه بر سر انسان می‌آید، از آن است که حق بر او عرضه بشود و او در مقابل حق تعصب و عناد بورزد، و یا حداقل در شرایطی باشد که می‌بایست تحقیق و جست‌وجو کند و در این مورد کوتاهی کند. اما افرادی که ذاتاً و به واسطه قصور فهم و ادراک و یا به علل دیگر در شرایطی به سر می‌برند که مصداق منکر و یا مقصر در تحقیق و جست‌وجو به شمار نمی‌روند، در ردیف منکران و مخالفان نیستند. آن‌ها از مستضعفین و «مرجون لأمر الله» به شمار می‌روند. نیز از روایات استفاده می‌شود که ائمه اطهار علیهم السلام بسیاری از مردم را از این طبقه می‌دانند (مطهری، ۱۳۵۵: ص ۳۹۸).

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: «کسی که ما را بشناسد، مؤمن و کسی ما را انکار کند، کافر است و کسی که نه ما را بشناسد و نه انکار کند، گمراه است و اگر بر همان حالت بمیرد، خداوند به گونه‌ای که می‌خواهد با او رفتار خواهد کرد» (الکلینی، ۱۳۸۸: ج ۱، ص ۱۴۴).

جایگاه رفیع امامت

حدیث «من مات...» بر جایگاه رفیع امامت دلالت می‌کند، زیرا الاهی بودن یا جاهلی بودن زندگی و مرگ انسان به آن بستگی دارد و از این جهت، هموزن توحید و نبوت است. این مطلب ریشه قرآنی دارد؛ زیرا قرآن کریم وجوب اطاعت از امام را در ردیف وجوب اطاعت از خدا و رسول خدا ذکر کرده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹) از این‌رو سعد الدین تفتازانی در بحث دلایل وجوب امامت، حدیث «من مات...» و آیه «اولی الامر» را کنار هم آورده است: «چهارمین دلیل وجوب نصب امام، وجوب اطاعت و معرفت امام بر اساس کتاب و سنت است و مقتضای آن وجوب حصول و نصب آن است.» وی در ادامه، آیه «اولی الامر» را دلیل بر وجوب اطاعت از امام، و حدیث «من مات...» را دلیل بر وجوب معرفت امام دانسته است» (التفتازانی، ۱۴۰۹: ج ۵،

صص ۲۳۵ و ۲۳۹).

از نگاه قرآن کریم، روز قیامت انسان‌ها با پیشوایان وارد محشر خواهند شد: «یوم ندعوا کل اناس بامامهم» (اسراء: ۷۱).

شیخ مفید، این آیه را یکی از مؤیدات قرآنی حدیث «من مات...» دانسته است. (المفید، ۱۴۱۳ق: ج ۷، ص ۱۲). شیخ ابوالفتح کراچی نیز مفاد حدیث «من مات...» و آیه شریفه را همسان دانسته است؛ (کنزالفوائد، ج ۱، ص ۳۲۹) زیرا مفاد آیه کریمه، همانند حدیث «من مات...»، این است که سرنوشت انسان‌ها در قیامت به سرنوشت امام آنان بستگی دارد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: «امامان، تدبیرکنندگان امور مردم و ناظران و پیشوایان الهی بر بشر می‌باشند. داخل بهشت نمی‌شود، مگر کسی که آنان را بشناسد و آنان نیز او را بشناسند. داخل دوزخ نمی‌شود، مگر کسی که آنان را انکار کند، و آنان نیز او را انکار کنند»^۱. ابن ابی الحدید، در شرح کلام امام علیه السلام گفته است: سخن امام به آیه «یوم ندعوا کل اناس بامامهم» اشاره دارد. وی، در ادامه، حدیث «من مات...» را نیز مؤید همین مطلب دانسته است (ابن ابی الحدید، ۱۴۲۱ق: ج ۹، ص ۱۲۵).

نکته درخور توجه این که بر اساس ادامه آیه کریمه و آیه پس از آن، انسان‌ها در قیامت به دو گروه تقسیم شده‌اند: گروه اول کسانی‌اند که نامه اعمالشان به دست راست آنان داده می‌شود و پاداش کارهای خوب خود را به طور کامل دریافت می‌کنند.

۱. انما الأئمة قوام الله علی خلقه و عرفاؤه علی عباده، لا یدخل الجنة الا من عرفهم و عرفوه، و لا یدخل النار الا من أنکرهم و أنکروه» (نهج البلاغه، خطبه ۲۵۲). مقصود از ائمه، امامان حق است که امامان اهل بیت علیهم السلام - پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - برترین آن‌ها هستند؛ چنان‌که امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر آیه «و علی الاعراف رجال یعرفون کُلًا بسیماهم» (اعراف: ۴۶)، فرموده است: «ما بر اعراف هستیم و یاران خود را با چهره‌هایشان می‌شناسیم. ما اعراف هستیم و خداوند جز از طریق معرفت ما شناخته نمی‌شود. خداوند روز قیامت ما را بر اعراف به اهل محشر می‌شناساند. پس، داخل بهشت نخواهد شد، مگر کسی که ما را بشناسد و ما نیز او را بشناسیم و داخل دوزخ نمی‌شود، مگر کسی که ما را انکار کند و ما او را انکار کنیم» (اصول کافی، ج ۱، ص ۱۴۱، کتاب الحجّة، باب معرفة الامام، حدیث ۹).

گروه دوم کسانی‌اند که در دنیا راه حق را نیافته، پیشوای حق را نشناخته و از او پیروی نکرده‌اند. آنان از پاداش الهی محروم خواهند بود: «فمن اوتی کتابه بیمینه فاولئک یقرؤون کتابهم و لا یظلمون فتیلا ❀ و من کان فی هذه أعمی فهو فی الآخرة أعمی و أضلّ سیلاً» (الطباطبایی، ۱۳۹۳ق: ج ۱۳، ص ۱۶۵).

از آن‌جا که امامت در طول نبوت و توحید قرار دارد، در روایات تفسیری آمده است: «یدعی کل أناس بإمام زمانهم و کتاب ربهم و سنّة نبیهم؛ در قیامت مردم با امام زمان، کتاب پروردگار و سنت پیامبرشان خوانده خواهند شد» (البحرانی، بی‌تا: ج ۲، ص ۴۲۸ و السیوطی، ۱۴۱۲ق: ج ۵، ص ۲۷۷).

از امام صادق علیه السلام چنین روایت شده است: «زمین از امامی که حلال و حرام خداوند را برای مردم برپا می‌دارد، خالی نخواهد بود؛ و این، سخن خداوند است که فرمود: یوم ندعوا کل أناس بإمامهم.» سپس به حدیث نبوی «من مات...» استشهاد کرد (العیاشی، بی‌تا: ج ۲، ص ۳۰۳).

از امام باقر علیه السلام روایت شده هنگامی که آیه شریفه «یوم ندعوا کل اناس بإمامهم»، نازل شد؛ مسلمانان به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: «آیا شما امام عموم مسلمانان نیستی؟» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من امام عموم مسلمانان هستم؛ لیکن پس از من، امامانی از اهل بیتم برای مردم می‌باشند. هرکس ولایت آنان را بپذیرد، از من و با من است و در آینده (قیامت) مرا ملاقات خواهد کرد، و هرکس به آنان ستم کند، یا به ستمکاران درباره آنان کمک کند، یا آنان را تکذیب کند، از من و با من نخواهد بود و من از او بیزارم» (العیاشی، بی‌تا، ص ۳۰۴).

کلید شناخت توحید و شریعت

در روایتی از امام حسین علیه السلام چنین نقل شده است: «خداوند بندگان را نیافرید، مگر برای این‌که او را بشناسند، و هنگامی که او را شناختند، عبادتش کنند، و با عبادت خدا از عبادت غیر خدا بی‌نیاز شوند.» فردی به امام گفت: «ای فرزند رسول خدا! پدر و مادرم فدای تو باد! معرفت خدا چیست؟» امام علیه السلام فرمود: «معرفت خدا عبارت است از این‌که اهل هر زمانی امام

خویش را که اطاعت از او بر آنان واجب است، بشناسند» (الصدوق، ۱۳۸۵ق: ص ۹ و مجلسی، ۱۳۹۰ق: ج ۲۳، ص ۸۹).

تفسیر معرفت خدا به معرفت امام بدان جهت است که معرفت خدا بدون معرفت امام سودبخش نیست؛ چنان که در حدیث «سلسلة الذهب» که از امام رضا علیه السلام روایت شده، آمده است: «کلمه توحید، حصار الاهی است. هر کس در آن وارد شود، از عذاب الاهی ایمن خواهد بود؛ ولی شرایطی دارد که امامت از شرایط آن است.» (الصدوق، بی تا: ص ۲۵)؛ زیرا شناخت کامل خدا و شناخت احکام و دستورات الاهی بدون معرفت امام ممکن نخواهد بود. بدین جهت در روایات، ولایت در مقایسه با نماز، زکات، حج و روزه، برتر از آن‌ها به شمار آمده است؛ زیرا ولایت، کلید آن‌ها و والی (امام) راهنمای آن‌ها است (الکلینی، ۱۳۸۸ق: ج ۲، ص ۱۶).

وجوب امامت در هر زمان

حدیث «من مات...» گویای این مطلب است که پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا پایان دنیا، وجود امام در هر زمانی واجب است.

پیش از این یادآور شدیم که عده‌ای از متکلمان اسلامی، به حدیث «من مات...» بر وجوب نصب امام استدلال کرده‌اند:

اولاً: ظهور عرفی امام در حدیث «من مات...»، امام موجود در هر زمان است؛ یعنی برای هر مسلمانی در دوران زندگی او امامی بر حق وجود دارد که باید او را بشناسد و امامت او را بپذیرد.

ثانیاً: در برخی از نقل‌های حدیث، واژه «امام زمانه» به کار رفته است که دلالت آن، بر مطلب مزبور آشکارتر است.

ثالثاً: در برخی از نقل‌های حدیث، از وجوب بیعت با امام سخن به میان آمده است، و بیعت با امام حی صورت می‌گیرد، نه امامی که از دنیا رفته است. صحابه نیز از حدیث «من مات...» همین معنا را فهمیده بودند؛ چنان که عبدالله بن عمر در لزوم بیعت با یزید بن معاویة (النیشابوری، بی تا: ج ۳، ص ۱۴۷۸، کتاب الامارة، حدیث ۵۸) و عبدالملک مروان

(الاسکافی، ۱۴۰۲ق: ص ۲۴ و ابن ابی الحدید، ۱۴۲۱ق: ج ۱۳، ص ۱۸۸)، به همین حدیث استناد کرد. البته عبدالله بن عمر در مصداق شناسی حدیث «من مات...» به خطا رفته، ولی سخن کنونی ما در معناشناسی حدیث است، نه در مصداق شناسی آن. در برخی از روایات نیز بر این که مقصود از امام در حدیث «من مات...» امام حیی است، تصریح شده است (مجلسی، ۱۳۹۰ق: ج ۲۳، ص ۹۲).

امامی از عترت پیامبر ﷺ

مقصود از امام در حدیث «من مات...»، امام از عترت پیامبر اکرم ﷺ است. در روایات شیعه به این مطلب تصریح شده است: «من مات و لیس له امام من ولدی مات میتة جاهلیة» (الصدوق، بی تا: ص ۲۱۹ و مجلسی، ۱۳۹۰ق: ج ۲۳، صص ۸۵ و ۹۳). در دیگر روایات نبوی نیز دلایل روشنی بر این مطلب وجود دارد.

پیامبر اکرم ﷺ در حدیث سفینه،^۱ اهل بیت خود را به کشتی نوح تشبیه کرده است که هر کس بر آن سوار شد، نجات یافت و هر کس وارد آن نشد، غرق شد؛ یعنی پیروی از اهل بیت پیامبر ﷺ رمز نجات و رستگاری و روی گرداندن از آنان، سبب هلاکت و شقاوت است. این معنا همان است که در حدیث «من مات...» آمده است که اگر کسی بدون معرفت امام از دنیا برود، به مرگ جاهلی مرده و از نجات و سعادت محروم خواهد بود.

«حدیث ثقلین»^۲ که از احادیث متواتر اسلامی است نیز گویای همین حقیقت است؛ زیرا پیامبر اکرم ﷺ در این حدیث، عترت خود را عدل قرآن قرار داده و بر این که آن دو تا قیامت از هم جدا نخواهند شد، تصریح کرده و از مسلمانان خواسته است که به آن دو تمسک جویند تا از گمراهی نجات یابند؛ چنان که ابن حجر مکی گفته است: احادیثی که بر تمسک به اهل بیت پیامبر ﷺ دعوت می کنند، گویای این مطلب هستند که همان گونه که قرآن کریم

۱. جهت آگاهی از سند و مدلول حدیث سفینه ر.ک: نفحات الازهار فی خلاصة عبقات الانوار، ج ۴.

۲. برای آگاهی از سند و مدلول حدیث ثقلین ر.ک: نفحات الازهار، ج ۱ - ۳.

تا قیامت وجود دارد، از اهل بیت پیامبر نیز کسی که شایستگی آن را دارد که از او پیروی شود، تا قیامت وجود خواهد داشت. بدین جهت است که آنان سبب امنیت اهل زمین (امانا لاهل الارض) می‌باشند (الهیتمی، ۱۴۲۵ق: ص ۱۸۹).

گواه دیگر این مطلب حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که فرموده است: «در هر نسلی از امت من، فردی عادل از اهل بیت من وجود دارد که حافظ دین از تغییراتی است که جاهلان، غالیان و باطل‌گرایان ایجاد می‌کنند» (صدوق، ۱۴۱۶ق: ص ۲۲۱، باب ۲۲، حدیث ۷ و الهیتمی، ۱۴۲۵ق: ص ۱۸۸، باب ۱۱).

نتیجه

از دقت در حدیث «من مات...» و شواهد قرآنی و روایی آن، نکات مهمی درباره امامت به دست می‌آید:

۱. امامت دارای جایگاه بلند و برجسته‌ای است تا حدی که ایمان به توحید و نبوت بدون آن برای نجات و رستگاری انسان کافی نبوده و عدم شناخت امام و اطاعت از او سبب آن خواهد شد که مرگ مسلمان به منزله مرگ انسانی باشد که عقیده و خلق و خوی او جاهلی بوده است. این جایگاه رفیع امامت بدان جهت است که امام راهنمای مردم در شناخت درست توحید و شریعت که ارمغان نبوت است، می‌باشد. بدیهی است تا انسان از اسلام فهم درستی نداشته باشد، نخواهد توانست آموزه‌های اسلامی را در مقام عقیده و عمل به درستی به کار بندد، و در این صورت به حیرت و ضلالت دچار خواهد شد. بر این اساس، امام باید در علم و عمل از خطا مصون و معصوم باشد تا بتواند امت اسلامی را به درستی راهنمایی و رهبری کند.

۲. وجود امام با ویژگی یاد شده در هر زمانی واجب است؛ چرا که سرنوشت امت اسلامی در مسیر سعادت و رستگاری در هر زمانی به شناخت امام و پیروی از او گره خورده است. بدون وجود امام، شناخت او و پیروی از او ممکن نخواهد بود. بنابراین، مقتضای رحمت و حکمت الهی این است که این امکان را در همه زمان‌ها برای جویندگان و پویندگان راه سعادت فراهم سازد. از طرفی واگذار کردن این مهم به مسلمانان با دو مشکل جدی

روبه‌روست: یکی احتمال تخلف آنان در شناخت و تعیین امام است، و دیگر خطاپذیری آنان در تشخیص امام، به ویژه با توجه به ویژگی عصمت امام.

از این‌رو، نصب امام باید از سوی خداوند دانا و حکیم و توسط پیامبر معصوم انجام گیرد. بنابراین، دیدگاه درست در باب تعیین امام، نظریه «انتصاب» است، نه «انتخاب».

۳. مضافاً این‌که در برخی نقل‌های حدیث «من مات...» تصریح شده است که امامان امت اسلامی از ذریهٔ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشند. بر اساس احادیث متواتر و معتبر دیگری از آن حضرت، اهل‌بیت و عترت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان راهنمایان و پیشوایان امت اسلامی معرفی شده‌اند، و مقصود کسانی‌اند که از ویژگی عصمت برخوردارند؛ چرا که عصمت - چنان‌که بیان شد - شرط اساسی امامت است. آنان کسانی‌اند که «آیه تطهیر» در شأن آن‌ها نازل شده و در «حدیث کسا» معرفی شده و عبارتند از:

علی بن ابی‌طالب، فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسین علیهما السلام.^۱ امامان دیگر اهل‌بیت علیهم السلام نیز از سوی آنان معرفی شده‌اند که همگی از نسل امام حسین علیه السلام‌اند و حضرت حجت بن الحسن العسکری علیه السلام که همان مهدی موعود است، آخرین آن‌هاست. روایات در این‌باره متواتر است.

بنابراین، امام زمان ما، حضرت حجت بن الحسن العسکری علیه السلام است که به دلایل و عللی در پس پرده غیبت به سر می‌برد. ما او را اگر ببینیم هم نمی‌شناسیم؛ ولی او از وضع و حال ما آگاه است و از دو طریق مستقیم و غیر مستقیم امت اسلامی را رهبری می‌کند.

۱. در این‌باره به دانشنامه کلامی اسلامی، ج ۱، مدخل آیه تطهیر به قلم همین نگارنده رجوع شود.

کتابنامه

١. ابن ابی شیبہ، ابوبکر، *المصنّف فی الأحادیث والآثار*، تحقیق کمال یوسف الحوت، الرياض: مكتبة الرشد، ١٤٠٩ق.
٢. ابن ابی الحدید، هبة الله بن محمد، *شرح نهج البلاغة*، بیروت: دارالسیاقه للعلوم، ١٤٢١ق.
٣. ابن ابی الوفاء، عبدالقادر بن محمد، *الجواهر المضية فی طبقات الحنفية*، حیدر آباد دکن: مجلس دائرة المعارف النظامية، ١٣٢٢ق.
٤. ابن سعد، محمد بن سعد، *الطبقات الكبرى*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمية، ١٤١٠ق.
٥. احمد بن حنبل، *المسند*، شرحه و صنع فهارسه احمد محمد شاكر، القاهرة: دارالحديث، ١٤١٦ق.
٦. الإسكافي، ابوجعفر، *المعيار و الموازنة*، تحقیق الشيخ محمدباقر المحمودی، بی جا، بی نا، ١٤٠٢ق.
٧. الاصفهانی، ابونعیم، *حلیة الأولیاء*، بیروت: دارالکتاب العربی، ١٣٧٨ق.
٨. الأینی، عبدالحسین، *الغدير فی الكتاب و السنة و الأدب و التاريخ*، قم: مرکز الغدير للدراسات الإسلامية، ١٤٢١ق.
٩. البحرانی، السید هاشم، *البرهان فی تفسیر القرآن*، بی جا: نورالهدی، بی تا.
١٠. البخاری، ابوعبدالله، *التاريخ الكبير*، بیروت: دارالکتب العلمية، بی تا.
١١. البخاری، ابوعبدالله، *صحيح البخاری*، حاشیة السندی، بیروت: دارالمعرفة، بی تا.
١٢. البرقی، احمد بن محمد، *المحاسن*، قم: دارالکتب الإسلامية، بی تا.
١٣. البیهقی، احمد بن الحسین، *السنن الكبرى*، بیروت: دارالمعرفة، ١٤٠٦ق.
١٤. التفتازانی، سعد الدین، *شرح العقائد النسفية*، بی جا: مطبعة مولوی محمد عارف، ١٣٦٤ق،
١٥. التفتازانی، سعد الدین، *شرح المقاصد*، قم: منشورات الرضی، ١٤٠٩ق.
١٦. التیمی، محمد بن حبان، *كتاب المجروحين*، تحقیق محمود ابراهیم زائد، بیروت: دارالمعرفة، بی تا.
١٧. الجزری، مبارک بن محمد، *النهاية فی غريب الحديث و الأثر*، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ١٣٦٧ش.
١٨. جمعی از نویسندگان، *دانشنامه کلام اسلامی*، قم: مؤسسه الإمام الصادق علیه السلام، ١٣٨٧ش.
١٩. الجوهری، ابوالحسن علی بن احمد، *المسند*، چاپ کویت.
٢٠. الحاکم النیشابوری، محمد بن عبدالله، *المستدرک علی الصحیحین*، بیروت: دارالکتب العلمية، ١٩٧٨م.

٢١. الحر العاملي، محمد بن الحسن، اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، بيروت: مؤسسة الاعلمي، ١٤٢٥هـ ق.
٢٢. الدار قطنى، على بن عمر، العلل الواردة فى الأحاديث النبوية، الرياض: دارطبية، ١٤٠٥ق. .
٢٣. الدهلوى، ولى الله، إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء، لاهور: بى نا، ١٣٩٦ق.
٢٤. الذهبي، محمد بن احمد، تلخيص المستدرک، المطبوع ذيل المستدرک، بيروت: دارالمعرفة، بى تا.
٢٥. الرازى، فخرالدين، المسائل الخمسون (مطبوع خمس مجموعة من الرسائل)، بى جا، المطبعة العلمية: ١٣٢٨ق.
٢٦. الزمخشري، محمود بن عمر، ربيع الأبرار و نصوص الأخبار، قم: دارالذخائر للمطبوعات، ١٤١٠ق.
٢٧. السيد الرضى، محمد بن الحسين، نهج البلاغة، قم: نشر امام على عليه السلام، ١٣٦٩ش.
٢٨. السيوطى، جلال الدين، الدر المنثور، بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٤١٢ق.
٢٩. الصدوق، محمد بن على، التوحيد، بيروت: دارالمعرفة، بى تا.
٣٠. الصدوق، محمد بن على، ثواب الاعمال و عقاب الأعمال، بيروت: مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، ١٤٣١ق.
٣١. الصدوق، محمد بن على، علل الشرايع، قم: مكتبة الداورى، ١٣٨٥ق.
٣٢. الصدوق، محمد بن على، عيون أخبار الرضا عليه السلام، تهران: انتشارات جهان، بى تا.
٣٣. الصدوق، محمد بن على، كمال الدين و تمام النعمة، قم: مؤسسة النشر الإسلامى، ١٤١٦ق.
٣٤. الصنعانى اليمانى، عبدالرزاق، المصنّف، طبعة المجلس العلمى فى الباكستان، بى تا.
٣٥. الطباطبائى، السيد محمدحسين، الميزان فى تفسير القرآن، بيروت: مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، ١٣٩٣ق.
٣٦. الطبرانى، سليمان بن احمد، المعجم الأوسط، القاهرة: دارالحرمين، بى تا.
٣٧. الطبرانى، سليمان بن احمد، المعجم الكبير، دارالنشر، القاهرة: مكتبة ابن تيمية، ١٤١٥ق.
٣٨. الطوسى، نصير الدين، تلخيص المحصل، بيروت: دارالأضواء، ١٤٠٥ق.
٣٩. طيالسى، سليمان بن داوود، المسند، تحقيق محمد بن عبدالحسن التركى، مصر: دارهجر، ١٤١٩ق.
٤٠. العياشى، محمد بن مسعود، تفسير العياشى، تهران: المكتبة العلمية الإسلامية، بى تا.
٤١. الفارسى، على بن بلبان، الإحسان فى تقريب صحيح ابن حبان، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤٠٨ق.
٤٢. فرهارى، محمد عبدالعزيز، النبراس، بى جا: مكتبة حقانية، بى تا.
٤٣. فقيه ايمانى، شيخ مهدى، إصالة المهديّة فى الإسلام، قم: مؤسسة المعارف الإسلامية، ١٤٢٠ق.
٤٤. القارى، ملاعلى بن سلطان، شرح الفقه الاكبر، بيروت: دارالكتب العلمية، بى تا.
٤٥. الكراچكى، ابوالفتح، كنز القوائد، قم: انتشارات دارالذخائر، بى تا.

٤٦. الكلينى، محمد بن يعقوب، *أصول الكافى*، تهران: المكتبة الإسلامية، ١٣٨٨ق.
٤٧. المازندراني، ملا صالح، *شرح اصول الكافى*، تصحيح سيد على عاشور، بيروت: دار إحياء التراث العربى، ١٤٢١ق.
٤٨. المتقى الهندي، علاء الدين، *كنز العمال فى سنن الأفعال والأفعال*، بى جا، مؤسسة الرسالة، ١٤٠١ق.
٤٩. المجلسى، محمد باقر، *بحار الأنوار*، تهران: المكتبة الإسلامية، ١٣٩٠ق.
٥٠. المجلسى، محمد باقر، *مرآة العقول*، تهران: دارالكتب الإسلامية، ١٣٧٠ش.
٥١. مطهرى، مرتضى، *عدل الهى*، تهران: انتشارات اسلامى، ١٣٥٥ش.
٥٢. المفيد، محمد بن محمد بن النعمان، *الإختصاص*، قم: المؤتمر العالمى لألفية الشيخ المفيد، ١٤١٣ق.
٥٣. المفيد، محمد بن محمد بن النعمان، *مصنفات الشيخ المفيد*، ج ٧، الرسالة الاولى فى الغيبة؛ قم: المؤتمر العالمى لألفية الشيخ المفيد، ١٤١٣ق.
٥٤. الميلانى، السيد على، *نفحات الأزهار فى خلاصة عبقات الأنوار*، قم: مركز نشر آلاء، ١٤٣٢ق.
٥٥. النعمانى، محمد بن ابراهيم، *كتاب الغيبة*، تهران: مكتبة الصدوق، بى تا.
٥٦. النيشابورى، مسلم بن الحجاج، *صحيح مسلم*، تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت، دار إحياء التراث العربى، بى تا.
٥٧. الهمدانى، عبدالجبار، *المغنى فى ابواب التوحيد و العدل*، بيروت: دارالكتب، ١٣٨٢ق.
٥٨. الهيثمى المكي، ابن حجر، *الصواعق المحرقة*، بيروت: المكتبة العصرية، ١٤٢٥ق.
٥٩. الهيثمى، نورالدين، *مجمع الزوائد و منبع الفوائد*، تحقيق حسام الدين القدسى، القاهرة: مكتبة القدسى، بى تا.